روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

سه‌شنبه ۲۹ شهریور ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۵۹۶

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
بزرگ ترین عیب آن است که صفتی را عیب دانی که مانند آن در خودت باشد.

■ اذان ظهر: ۱۲:۵۸ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۰۵
■ اذان مغرب: ۱۹:۲۳ ■ نیمه شب شرعی: ۰۰:۱۶
■ اذان صبح فردا: ۵:۲۷ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۵۱

صفحه آخر

گر چه بدنامی‌ست نزد عاقلان
ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

بازگشت گربه باهوش

گربه‌ها، به سختی جایی را که در آن زندگی می‌کنند گم می‌کنند و می‌توانند بعد از گردش‌های طولانی و دور و دراز، به راحتی به خانه برگردند. با این حال، یک گربه در آمریکا، چنان غیبتی طولانی داشت که صاحبان خانه، فکر می‌کردند گم شده است. اما این گربه نه فقط خودش را به خانه رساند که با اقدامی که معمولا از این حیوانات سر نمی‌زند، صاحبان را از بازگشت خود خبر دار کرد. این گربه ۸ ساله که جسی نام دارد، در نیویورک از خانه بیرون رفت و حدود یک هفته غیبت داشت. او وقتی به خانه رسید، با مشکل ورود به خانه مواجه بود اما در کمال شگفتی، خودش را جلوی دوربین امنیتی رساند و آنقدر میو میو کرد و صدا درآورد تا صاحبخانه متوجه بازگشت او شد. مالک خانه گفته است که این گربه، قبلا به دوربین امنیتی توجه نشان می‌داده اما فکرش را نمی‌کرده که طرز کار دوربین را بلد باشد و بخواهد از آن استفاده کند.

بلعیدن ۵۵باتری

بلعیدن اشیای متفاوت، در سراسر دنیا اتفاقی نسبتا شایع است اما در یک مورد عجیب، یک زن مسن در ایرلند، کاری کرده است که قبلا هرگز مشاهده نشده است. این زن ۶۶ساله، طی یک دوره نه چندان طولانی، ۵۵باتری قورت داده و پزشکان را برای بیرون کشیدن آن حسابی درگیر کرده است. این زن با درد شدید شکمی به بیمارستان مراجعه کرد و پزشکان بعد از گرفتن عکس ایکس ری، متوجه شدند ده‌ها باتری قلمی در شکم او قرار دارند. آنها خیلی زود روندهای درمانی برای خلاص کردن این زن از باتری‌ها را شروع کردند. تلاش‌های اولیه آنها این بود که بدون جراحی، به دفع این باتری‌ها کمک کنند اما در نهایت، مشکلات این کار باعث شد تا جراحان دست به تیغ شوند و ۵۵باتری را از بدن او بیرون بکشند. یکی از عوامل شایع بین افراد برای بلعیدن اشیا، مشکلات روانی و تمایل به‌خود آزاری است.

به خارجی‌ها دست نزنید

چینی‌ها کم به‌خاطر کرونا عذاب کشیدند و دنیا را گرفتار کردند، حالا نوبت به آبله میمونی و مدیریت عجیب آن در این کشور رسیده است. این کشور، نخستین مورد عفونت این بیماری جدید را ثبت کرده است و حالا مقامات حسابی ترسیده‌اند که بلای کرونا، دوباره در این کشور تکرار شود. یکی از مقامات بهداشتی چین در مرکز کنترل و مبارزه با شیوع بیماری‌های واگیردار، در توصیه‌ای عجیب برای جلوگیری از سرایت بیشتر این بیمار، از مردم خواسته است به خارجی‌ها دست نزنند. این پیشنهاد، حسابی جنجال‌برانگیز شده و بسیاری این مقام چینی را به نژادپرستی متهم کرده‌اند. برخی می‌گویند که در ابتدای همه‌گیری کرونا، خارجی‌های زیادی در حمایت از چینی‌ها ایستادند و می‌گفتند که مردم چین ویروس نیستند و نباید از آنها ترسید. این مقام چینی البته در توصیه کوتاه خود، گفته است که مردم نباید به کسی که تازه از سفر خارجی برگشته است هم دست بدهند و یا به او دست بزنند. این پست او در شبکه اجتماعی ویبو در چین، چنان سر و صدا به پا کرده است که بعد از مدتی، کلا از این شبکه اجتماعی حذف شد اما واکنش‌ها به آن، همچنان ادامه دارد و حالا ابعادی جهانی هم پیدا کرده است.

بهانه‌های خوشی با سالمندی

نگاه

فاطمه عباسی
روزنامه‌نگار

ما، همین ما که خیلی جاها به فرهنگ چندین هزار ساله‌مان می‌نازیم و معتقدیم آیین و سنن ایرانی، مثل و مانند ندارد، دیگر نه سراغی از آیین‌ها و سنت‌های قدیمی می‌گیریم و نه برایمان مهم است که فلان تاریخ در تقویم چه مناسبتی دارد. فراموشکار شده‌ایم و یادمان رفته برگزاری بعضی از این رسوم، فرهنگ کشورمان را زنده و پویا می‌کند.

اجازه بدهید برویم سر اصل ماجرا؛ بزرگداشت پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها و سالخوردگان، رسمی باستانی در ایران بوده و حدود ۳هزار سال پیش روزی به آن اختصاص داده شده بود و به این مناسبت، مراسمی برگزار می‌شد. احتمالا نام چنین رسمی تا به حال به گوشتان هم نخورده. (البته اگر مطالعه‌ای در این زمینه نداشته‌اید) اما ایرانی‌ها این روز را که «آشیش وانگ» نام داشت و روز رحمت خدا، اخلاق، معنویت و روانِ پاک بود، برای ادای احترام به سالخوردگان جشن می‌گرفتند. در کتاب فرهنگ اساطیر نوشته جعفر یاحقی هم درباره این آیین

گفته شده: «ایرانیان، نخستین مردمانی بودند که ارج نهادن به سالخوردگان را وظیفه خود دانسته و ۲۵شهریور هر سال، برای بزرگداشت سالمندان جشن می‌گرفتند که پیشینه این فرهنگ نیک، به ۳ هزار سال (پیش) می‌رسد؛ هر چند این تاریخ به عید نوروز سپرده شد.» این سنت بعد از انقراض ساسانیان، چون در ایام نوروز رفتن برای دیدن پیران قوم رسم شده بود، به‌تدریج کمرنگ و به فراموشی سپرده شد. حالا اینکه چه کسی گفته آدم باید سالی یک‌بار آن هم عید به عید برود دیدن بزرگترها را نمی‌دانیم، اما این آیین زیبا اگر احیا شود می‌تواند تأثیر زیادی بر روحیه سالمندان، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان داشته باشد. درست است که برای دیدن و رسیدگی به بزرگترها رسم و رسوم لازم نیست، اما سالمندان که در دنیای پر مشغله امروز، کمتر فرزندانشان را می‌بینند و تنهایی رنجشان می‌دهد، دلشان با همین بهانه‌های کوچک هم خوش می‌شود.

اول آخر

مطالعه تدارکاتی قبل از فصل مطالعه ■ عکس/همشهری: منا عادل

تقویم/سالروز

بورخس اصفهانی

احمد اخوت یک جورهایی شبیه به بورخس است. اگر به اخوت قصه‌نویس نگاه کنیم، در کارهای او با آدمی طرفیم که دنیای اولیه داستان‌هایش بیشتر از آنکه واقعیت معمول باشد، دنیای داستان‌ها و کتاب‌هاست؛ آدمی که جهان واقعی‌اش متاثر از کتابخوانی و کتاب‌دانی اوست. وقتی قرار است قصه‌ای شکل بگیرد، بیشتر از آنکه در آن جهان معمول باز تاب داشته باشد و به روانشناسی دقیق شخصیت‌ها پرداخته شود، جهان متن رخ نشان می‌دهد. با ترجمه‌هایی که او از بورخس کرده، علاقه آگاهانه او به بورخس هم پیداست. آن هم آثاری از بورخس که با تعریف‌های متعارف از متن قصوی همخوان نیست. فقط یک نمونه‌اش کتاب «موجودات خیالی» بورخس است؛ قصه‌هایی دایره‌المعارف گونه یا دایره‌المعارفی قصوی.

ارادت به سنت عام قصه نویسی و ژانرهای حاشیه‌ای هم ویژگی دیگر اخوت است. نشانه‌شناسی مطایبه احمد اخوت نخستین کتابی بود که در فارسی از نگاه ژانرشناسی سراغ جوک‌ها و لطیفه‌ها و مقوله طنز رفت. این کتاب در سالی و در شرایطی منتشر شد که در ایران حتی نشانه‌شناسی، چندان سر زبان‌ها نیفتاده بود. نکته مهم دیگر در مورد احمد اخوت، همین فضیلت «اولی بودن» است. مجموعه گفت‌وگو با نویسندگان مجله پاریس ریویو را که در سال‌های گذشته مترجمان مختلف، برگزیده‌های متنوعی از آن ترجمه کرده‌اند، اخوت نزدیک به ۳۰سال پیش در اصفهان منتشر کرد. یا مثلا نخستین کتابی که کاملا تخصصی و با معرفی نگاه‌های فرمالیستی سراغ داستان رفت، کتاب دستور زبان داستان اخوت بود.

احمد اخوت متولد ۲۹شهریور ۱۳۳۰است و دکتری آموزش زبان از دانشگاه تگزاس و نشانه‌شناسی ادبیات را از دانشگاه ایندیانا دارد. او در بیش از ۴دهه فعالیت ادبی‌اش کاملا آرام و بی‌صدا - درست شبیه بورخس - و با دلبستگی مشغول فعالیت ادبی بوده است.

جهان نما

پپرونی

نخستین انتخاب آنلاین غذا

جواد نصرتی

اگر شما هم به‌صورت دیوانه‌وار پیتزا پپرونی دوست دارید، بدانید که تنها نیستید؛ این مدل از پیتزا، یکی از محبوب‌ترین پیتزاها در سراسر دنیاست و چنان طرفدار دارد که امروز روز جهانی آن است.

پپرونی، ساده و در عین حال جذاب است و چنان با استقبال زیادی در سراسر دنیا مواجه است که بسیاری، پپرونی و پیتزا را یکی می‌دانند. این غذا، سرگذشت جالبی هم دارد و برخلاف دیگر پیتزاهای اصیل، نه در ایتالیا که در آن سوی دنیا، یعنی آمریکا متولد شده است.

پیتزا پپرونی، در ابتدای قرن گذشته، توسط مهاجران ایتالیایی در نیویورک اختراع شد و بی‌دلیل نیست که محبوب‌ترین پیتزا در آمریکاست. در واقع حدود نیمی از پیتزاهای سفارش داده شده در این کشور، پپرونی هستند. پایه پیتزای پپرونی، نوعی سوسیس خاص است که روش سنتی تولید آن، همان متدی است که از چندین سده پیش برای خشک کردن گوشت استفاده می‌شده است. در تهیه این سوسیس، از انواع ادویه و سیر هم استفاده می‌شود و تندی طعم و عطر آن به همین خاطر است.

این نوع خاص از سوسیس، کم‌کم در آمریکا با محبوبیت مواجه شد و نخستین اشاره‌ها به پیتزای پپرونی، در اوایل قرن گذشته در نیویورک ثبت شده است. خیلی زود، پپرونی راهش را به سراسر آمریکا باز کرد و بسیاری از آن به‌عنوان یک غذای ایتالیایی یاد می‌کردند. این غذا، بعد از اختراع اجاق گازهای خانگی و در پی جنگ جهانی دوم، به نمادی فرهنگی در آمریکا تبدیل شد.

بیشتر از هر جای دیگری در دنیا، این آمریکاست که پپرونی مصرف می‌کند. در واقع در این کشور، روزی حدود ۳۴۰تن پپرونی برای تولید پیتزا استفاده می‌شود و حدود ۳۶درصد مردم، پیتزا پپرونی را محبوب‌ترین غذای خود می‌دانند. این غذا چنان محبوب است که مقام نخست سفارش اینترنتی غذا در سال ۱۹۹۴ را به‌خود اختصاص داد.

فراخوان

یادداشت وارده

فارسی شیرین است

سیده‌مائده سبط‌نبی

داشتم توی اینستاگرام می‌گشتم و صفحه‌های طنز و سرگرمی را نگاه می‌کردم. دختری لاغر و کوچک‌اندام گوشه کلاس نشسته بود و کلاه لباسش را کشیده بود روی سرش. دست‌هایش توی جیبش بود و پاهایش را تکان می‌داد. انگار کمی عصبی بود. همکلاسی‌هایش مسخره‌اش می‌کردند ولی دختر لام تا کام حرف نمی‌زد و طعنه‌هایشان را جواب نمی‌داد. بغل دستی دختر کلاه را از سر او کشید و بقیه بلند بلند خندیدند. ناگهان دختر بلند شد و محکم مشت زد توی صورت بغل دستی‌اش. بیشتر بچه‌ها حداقل یک وجب از دختر بلندتر بودند اما همه از او کتک مفصلی خوردند. ماجرا که تمام شد، زیرنویس آمد که: هرگز کتاب را از روی جلدش قضاوت نکن. می‌دانستم این جمله، ترجمه کلمه به کلمه اصطلاحی انگلیسی است. با خودم گفتم: «این دیگر چه ترجمه سمی بود!» بعد از دست خودم عصبانی شدم که در طول عمر زبان فارسی، غیر از این روزها که انگار کلا زبان جدیدی اختراع کرده‌ایم، کی وقتی چیزی عجیب می‌دیدند می‌گفتند چه سمی دیدم که تو می‌گویی؟ برای اینکه خودم را دلداری بدهم گفتم که حالا اوکی است از این به بعد حواسم را بیشتر جمع می‌کنم. بعد یادم آمد که قرار بود دیگر نگویم اوکی است و به جایش از واژه‌ای فارسی استفاده کنم. انگار این قول و قرارهایم حتی یک روز هم دوام نمی‌آورند!

بهتر است این جور وقت‌ها تمرکزمان را از روی اشتباه نکردن و استفاده نکردن از کلمه‌ها و ساختارهای غیرفارسی برداریم و در عوض، دانشمان را از زبان فارسی بالاتر ببریم. هر چه با زبان فارسی آشناتر شویم، صحبت کردنمان هم بهتر می‌شود و ناخودآگاه کمتر از واژه‌های بیگانه استفاده می‌کنیم.

کوچک‌تر که بودم عاشق کتاب جودی دمدمی بودم و شخصیت استینک که تفریحش خواندن لغتنامه بود. من هم به‌خاطر علاقه‌ام به آن شخصیت عادت کرده بودم «غلط ننویسیم» را بخوانم. به یاد آن روزها و به‌خاطر دغدغه این روزهایم که شناخت بیشتر زبان فارسی است، غلط ننویسیم را آوردم و باز کردم. می‌شود گفت زندگی‌ام به دو قسمت قبل و بعد از خواندن مدخل استعفا تقسیم شد. استعفا دادن اشتباه است؛ بهتر است بگوییم استعفا کرد. در نوشته‌های قدیمی استعفا خواستن هم آمده.

مطلب دیگری که جالب بود این بود که استفاده بردن صحیح نیست؛ باید بگوییم استفاده کردن. اما فعل بردن را می‌شود در اصطلاحاتی که با «استفاده کردن» هم‌معنی هستند به‌کار برد. مثلا: فایده بردن، سود بردن و بهره‌بردن.

ترجمه کلمه به کلمه ضرب‌المثل Don›t judge a book by its cover که در آغاز متن آمده بود می‌شود: هرگز کتاب را از روی جلدش قضاوت نکن. در کتاب فوت کوزه گری مصطفی رحماندوست، تعدادی ضرب‌المثل آمده که ممکن است در بعضی موقعیت‌ها معنایی مشابه این اصطلاح انگلیسی داشته باشند:

- از سوزن کاری برمی‌آید که از نیزه دراز برنمی‌آید: سوزن مظهر کوچکی و در عین حال، سود و فایده برای دیگران است. این ضرب‌المثل به کاربرد و سودمندی هر چیز اشاره دارد و انسان‌ها را از قضاوت کردن از روی شکل و ظاهر بازمی‌دارد.

- تا راه را نروی، مرد را نیازمایی: تا وقتی کسی کاری را انجام نداده، نمی‌توان درمورد توانایی‌ها و استعدادهای او قضاوت کرد.

- فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه: این ضرب‌المثل درباره افراد ریزنقش یا کم‌سن به‌کار می‌رود که برخلاف ظاهرشان، می‌توانند کارهای بزرگ بکنند.

بیایید گفتار روزمره‌مان را بررسی کنیم و مقداری هم فارسی کهن بخوانیم. این‌طوری به شناخت عمیق‌تری از زبان فارسی می‌رسیم و امواج اشتباهات زبانی کمتر تکانمان می‌دهد.

باشگاه نویسندگان

سه شنبه

گنج‌های حیاط مدرسه

سحر سلخی
معمار

آموختن بخش مهمی از زندگی است که حتی زمانی که به آن فکر هم نمی‌کنیم باز ناخودآگاه برایمان اتفاق می‌افتد؛ در گذر حوادث روزانه، در صحبت با دیگران و موقعیت‌های متفاوت. آموختن از خانه شروع می‌شود؛ با گفتن نخستین کلام؛ با برداشتن نخستین گام‌ها. بعد به یک سنی که رسیدیم به مدرسه فرستاده می‌شویم تا بقیه آموختن را ادامه دهیم، آموزشی که تأثیراتش کمتر از چیزهایی نیست که در خانه آموخته‌ایم. دوران مدرسه دوران مواجهه با دنیای بیرون از خانواده و قدم در جامعه گذاشتن است و خاطراتش چه خوب باشد و چه بد، مخصوص به‌خود و اغلب برای آدم‌ها فراموش‌ناشدنی است. خاطراتی که اولین‌هایش از آن نخستین حضور در حیاط مدرسه شروع می‌شود، لااقل برای من که چنین بود.

اولین‌بار که برای ثبت‌نام وارد مدرسه شدم تابستان بود و حیاط آن به‌نظرم خیلی بزرگ آمد، با خودم فکر کردم مگر قرار است چه بازی‌هایی کنیم که حیاط به این بزرگی برایش ساخته‌اند؟ حیاط ۲در داشت؛ یک در کوچک در دل دری بزرگ‌تر که آن هم به‌نظرم خیلی بزرگ رسید. از در کوچک وارد حیاط بزرگ شدیم، سمت چپ، خانه کوچکی دیدم که بعدا فهمیدم برای بابای مدرسه است. از مادرم درباره بزرگی زیاد حیاط سؤال کردم که به یاد ندارم چه جوابی داد؛ به‌هرحال مشغول و سرگرم اکتشاف درختان و شیر آبخوری و تیرک‌های ورزشی حیاط شدم و سؤال یادم رفت. یادم می‌آید از تعداد زیاد و ردیف کنار هم شیرهای آبخوری هم تعجب کردم و چون نمی‌دانستم آن ساختمان ته حیاط چیست با مادرم رفتم و از سرویس بهداشتی هم به زور استفاده کردم، به‌اصطلاح امروزی‌ها بچه کنجکاو اما آرامی بودم و شیطنت از دیوار بالا رفتن در کارم نبود به‌همین دلیل نفهمیدم پشت آن دیوار کوتاه خانه بابای مدرسه چه می‌گذرد؟ بعدها با دختر بابای مدرسه دوست شدم و فهمیدم خانه‌شان آنجاست، بابای کل مدرسه فقط بابای اوست و روزها که مدرسه تعطیل می‌شود راحت می‌تواند همراهش از این کلاس به آن کلاس برود.

روز اول مدرسه از در بزرگ که چهارطاق باز گذاشته شده بود دوباره وارد آن حیاط بزرگ و عجیب شدیم که این‌بار پر از بچه بود. لابه‌لای بچه‌ها با آن روپوش‌های همرنگ دو تیرک دوطرف حیاط را که از آنها سبدی آویزان بود دوباره دیدم و چند درخت بلند کاج و سرو که خودشان را بالا کشیده بودند، یک چیز توری مانند هم بین سرهای بچه‌ها بود که از یک نقطه به نقطه دیگر کشیده شده بود و آن روز ثبت‌نام یادم رفته بود بپرسم چیست که بعدا فهمیدم تور والیبال است. کمی جلوتر سکویی بود که خانمی که بعدا فهمیدم ناظم مدرسه است بالای آن ایستاده بود و در بلندگو داد می‌زد و طوری که سروصدای گریه بچه‌ها در صدایش گم می‌شد. ۲طرف سکو ۲ردیف پله حیاط را به ساختمان ۲طبقه اصلی وصل می‌کرد، جلوی سکو که رسیدیم برای نخستین بار نگاهم به داخل ساختمان کشیده شد، به‌نظرم تاریک‌تر از حیاط و ترسناک رسید، با نگاهی به مادرم، من هم زدم زیر گریه. مدتی که گذشت بالاخره سروصداها کمی خوابید، ناظم و قربان‌صدقه‌های پدرو مادرها بچه‌ها را به صف کرد، اسم‌ها و کلاس‌ها و ما به‌ترتیب وارد کلاس‌ها شدیم و روز اول مدرسه شروع شد.

هفته اول مدرسه، هفته پر اشک و آهی بود، هنوز هم هست. خیلی‌ها همان هفته برای همیشه از مدرسه زده شدند، بعضی در طول تحصیل و بعضی هم خوب خیلی این چیزها رویشان اثری نداشت. به هرحال آن هفته پراضطراب برای دانش‌آموز، والدین و معلم که از حیاط مدرسه شروع می‌شود بالاخره می‌گذرد همچنان که بر ما گذشت و همچنان که عمر می‌گذرد و بعد از آن، هر روز صبح تا پایان مدرسه دسته‌دسته بچه‌های پرسروصدا وارد حیاط‌های مدرسه‌ها می‌شوند، حالا اگر همه‌شان هم به عشق درس‌خواندن نباشد به شوق دیدن دوستان جدید می‌تواند باشد. مدرسه روال هرساله خود را پیدا می‌کند، هر روز زنگ کلاس‌ها به صدا درمی‌آید، صف‌های منظم تشکیل می‌شود و بالاخره خیلی از بچه‌ها می‌فهمند که پشت آن تاریکی سکوی ورودی خیلی هم ترسناک نیست و با شوق از پله‌ها بالا می‌روند و وارد کلاس‌ها می‌شوند و می‌دانند که می‌توان بقیه شیطنت‌های حیاط را در آن ادامه داد. می‌دانند بعد از درس معلم، زنگ تفریح که بخورد می‌توان پروازکنان و با شوق به حیاط برگشت، همان جایی که اشک‌ها و لبخندهای زیادی دیده، اشک‌هایی گاه از سر شوق و شاید نمره خوب و گاه از سر غم. حیاط مدرسه گنجینه‌ای از خاطرات است، پر است از شیطنت‌های زنگ‌های تفریح، خاطرات فریادهای شوق از بردن تیم ورزشی این کلاس با آن کلاس، گریه‌های تیم بازنده، دنبال هم دویدن‌های بی‌هدف، همان لحظات پربیم روز اول مدرسه، اضطراب روزهای امتحان و مرورهای آخر هر درس یا تلاش دانش‌آموزان برای موفقیت یا خیلی چیزهای دیگر که شاید هیچ‌کس نداند. شاید گنج زندگی ما در حیاط مدرسه‌هامان دفن شده باشد.

بوک مارک

دوازده صندلی

ایلیا ایلف و یوگنی پتروف

بزنچوک با همدردی گفت: «خوب، خدا رحمتش کند. پس پیرزن فوت کرد... پیرزن‌ها همیشه فوت می‌کنند... یا از دنیا می‌روند. بستگی دارد به نوع پیرزن. مثلا مادرزن شما جثه کوچکی داشت، یعنی فوت کرد. ولی اگر کسی بود که کمی هیکل درشت‌تر و لاغرتر داشت، می‌گفتند از دنیا رفت...» «کی‌ها «می‌گفتند» چه کسانی این حرف را می‌زنند؟» «ما می‌گوییم. ما تابوت‌سازها. مثلا شما مرد متشخص و قدبلندی هستید و البته لاغر. اگر خدای نکرده بمیرید، می‌گویند بار سفر را بست. اما یک آدم اهل خرید و فروش، از طبقه کسبه سابق باشد درباره‌اش می‌گویند دراز به دراز افتاد یا ریق رحمت را سر کشید.